

نقد اخبار ازدواج مجدد امام علی (ع) در حیات پیامبر اکرم (ص)

رضیه سادات سجادی^۱

چکیده

بررسی و تأمل در احوال راویان حدیث نزد محدثان، همواره یکی از مهمترین راههای ارزیابی و شناخت حدیث بوده است، اما چه بسا که برای عبارت نادرستی، سند صحیحی جعل کرده و بر ساخته باشند، در این صورت نقد سند به تنهایی نمی تواند کارساز باشد. از این رو نقد متن به عنوان مهمترین راه ارزیابی حدیث لازم می آید. در این نوشتار برآنیم که یکی از احادیث کتابهای حدیثی اهل سنت را نقد و بررسی کنیم.

کلید واژه‌ها: مِسْوَرُوبِنِ مَحْرَمَةَ، عبدالله بن زبیر، ازدواج، امام علی (ع)، دختر ابو جهل.

طرح مسأله

آنگاه که خداوند، کتاب خویش را جهت هدایت مردم بر بنده برگزیده اش محمد بن عبدالله (ص) فرستاد و دین او را خاتم ادیان و حضرتش را خاتم انبیاء نامید و کتابش را دستور و قانون نامه زندگی مردم دانست، وظیفه تبیین و توضیح کتاب را نیز بر دوش پیامبرش گذاشت: و انزلنا الیک الذکر لتبیین للناس ما نزل الیهم (نحل/۴۴). او نیز این وظیفه را به طور کامل به پایان رسانید و در قالب اقوال، اعمال و تقاریر خویش، آن را برای دیگران اعلام و بیان کرد و آنگاه که با امر الهی از این دنیای فانی به سرای باقی شتافت، عده ای از پیروانش تلاش بر جمع و تدوین سخنانش را ادامه دادند. گروهی نیز که سخنانش را خوش نداشتند، از نشر و کتابتش منع کردند و برخی نیز سعی بر واژگون

۱. استادیار گروه علوم قرآن و حدیث دانشگاه تربیت معلم آذربایجان

نمایاندن سخنان و اعمال او کردند و یا به دروغ، مطلبی را به آن عزیز نسبت دادند. با گذشت زمان و با پدید آمدن احادیث مجعول، عده‌ای بر آن شدند که از میان گزارشهای باقی مانده، صحیح‌ترین‌ها را برگزینند و در کتابی گرد آورند و آن را صحیح بنامند. چنین شد که کتابهای «صحاح» در میان اهل سنت پدید آمد. در این میان، صحیح بخاری را که اولین آنهاست، صحیح‌ترین کتاب پس از قرآن خواندند و سایر صحاح را در مرتبه بعد قرار دادند. آنان بر این باور تاکید کردند تا کسی را جرأت نباشد که نظر غیر صحیح بر آن بیندازد.

در این مقال برآنیم که تنها یکی از احادیثی را که از پیامبر اکرم (ص) نقل و در کتب صحاح اهل سنت درج و به عنوان حدیث صحیح از آن یاد شده است، به نقد و بررسی بشینیم.

خلاصه روایاتی که در این باره نقل شده، این است که امام علی (ع)، آنگاه که حضرت زهرا (ع) به عنوان همسر وی در قید حیات بود، به خواستگاری دختر ابوجهل رفت، چون این خبر به گوش فاطمه (ع) رسید با ناراحتی و عصبانیت جهت عرض شکایت نزد رسول خدا (ص) رفت. پیامبر (ص) که از ماجرا مطلع شد با خشم و غضب به مسجد آمده و در جمع مردم خطبه‌ای ایراد کرد و سخنانی به این مضمون فرمود که من اجازه انجام چنین کاری نمی‌دهم و در صورتی که علی (ع) بخواهد چنین کند، باید فاطمه را طلاق دهد چرا که فاطمه پاره تن من است و این کار موجب آزار اوست و آزرده‌گی او آزرده‌گی من است...^۱

دسته‌بندی احادیث

روایات مربوط به این امر، به ۶ دسته تقسیم می‌شوند: ۱- احادیثی که معمولاً از قول امام سجاد (ع)، و به نقل از مسوربن مخرمه روایت شده است و زمان نقل آن مربوط به پس از واقعه کربلاست (بخاری، صحیح، ۱۱۳۲/۳؛ احمد بن حنبل، ۳۲۶/۴؛ ابو داود، ۴۵۹/۱).

۲- احادیثی که از اعتراض فاطمه (ع) و شکایت ایشان از امام علی (ع) نزد رسول خدا (ص) سخن می‌گویند و در آن از خطبه پیامبر (ص) سخن به میان می‌آید (بخاری،

- همان، ۳/۱۳۶۴؛ مسلم، ۵/۵۳؛ احمد بن حنبل، ۴/۳۲۶؛ ابن ماجه، ۱/۶۴۳).
- ۳- احادیثی که بیانگر اجازه خواستن بنی هاشم از پیامبر (ص) درباره ازدواج امام علی (ع) با دختر ابوجهل است و در آن پیامبر (ص) سخن معروف خود را که «فاطمه پاره تن من است و هر چه او را بیازارد مرا آزرده است» بیان می‌کند. این سه دسته احادیث همه منقول از مسوربن مخرمه است (بخاری، همان، ۵/۲۰۴، ۲۰۲۲؛ مسلم، ۵/۵۳، احمد بن حنبل، ۴/۳۲۸؛ ابو داود، ۱/۴۶۰؛ ترمذی، ۱۳/۲۴۶؛ ابن ماجه، ۱/۶۴۳).
- ۴- روایتی که از عبدالله بن زبیر نقل شده و تنها به ماجرا اشاره می‌کند و اینکه چون خیر این خواستگاری به پیامبر (ص) رسید چنین فرمود که: «فاطمه پاره تن من است...» (ابن ماجه، ۳/۲۴۷؛ حاکم نیشابوری، ۳/۱۵۹).
- ۵- حدیثی که از سوید بن غفله نقل شده و در بردارنده این مطلب است که حضرت علی (ع) پس از خواستگاری، از پیامبر (ص) اجازه خواست (همان، ۳/۱۵۸).
- ۶- حدیثی که از ابو حنظله نقل شده و بیانگر این مطلب است که امام علی (ع) چون از دختر ابوجهل خواستگاری کرد، خانواده دختر، خواسته او را رد کردند و این خبر به گوش پیامبر (ص) رسید و سخن معروف خود را بیان فرمود (همان، ۳/۱۵۹).

بررسی حدیث از نظر سند

آخرین راوی این دسته احادیث ۴ نفرند:

- ۱- مسوربن مخرمه، اکثر روایات به نقل از وی است، ۲- سوید بن غفله، ۳- عبدالله بن زبیر، ۴- ابوحنظله. از ۳ نفر اخیر تنها یک حدیث روایت شده است.
- مسوربن مخرمه و عبدالله بن زبیر هر دو در سال دوم هجرت متولد شده‌اند، هر چند عبدالله بن زبیر ۴ ماه بزرگتر از مسوربن مخرمه است و مسور در مکه متولد شده است و ابن زبیر در مدینه. مسور را در سال هشتم و پس از فتح مکه به مدینه آورده‌اند چون در آن زمان ۶ سال بیش تر نداشته است. هنگام وفات پیامبر (ص) مسور و ابن زبیر هر دو ۸ ساله بوده‌اند.

سوید بن غفله را کوفی دانسته‌اند و از آنجا که وی زمان جاهلیت و اسلام را درک کرده بود، او را مخضرم می‌خوانند، اما چون رسول خدا (ص) را هنگام اسلام درک

نکرده است، وی را صحابی نمی‌دانند، بلکه از تابعین به حساب می‌آید. و چنانکه در شرح حال وی آمده است، وی زمانی به مدینه آمد که کار دفن پیامبر (ص) پایان یافته بود. از سرگذشت راوی چهارم ابو حنظله، اطلاع دقیقی در دست نیست و فقط بخاری در کتاب *التاریخ الکبیر* خود نام او را ذکر کرده است (بخاری، *التاریخ الکبیر*، ۷/۴۱۰؛ اسیدی، ۱/۱۳۲؛ ابن حجر، *الاصابة*، ۶/۱۱۹؛ همو، *تهذیب التهذیب*، ۱۰/۱۵۱؛ ابن اثیر، ۴/۳۶۵؛ ابن عبدالبر، ۳/۱۳۹۹؛ باجی، ۲/۸۲۳ و ۸۹۱ و ۸۹۲؛ کلاباذی، ۲/۷۲۸ و ۱/۳۳۸ و ۳۸۷؛ ابن ابی حاتم، ۸/۲۹۷ و ۹/۳۶۳).

بررسی سند حدیث

از مجموع آنچه در منابع دربارهٔ مسوربن مخرمه آمده است، چنین می‌توان یافت که وی به سال دوم هجرت در مکه زاده شده و در سال هشتم (سال فتح مکه) در شش سالگی بعد از ذیحجه به مدینه آمده و به هنگام وفات پیامبر اکرم (ص) ۸ سال داشته است. اما در این باب نکاتی قابل توجه و تذکر است:

۱- اسیدی گفته است که پدرش در روز فتح مکه از دنیا رفت (۱/۱۳۲)، اما ابن عبدالبر می‌گوید که پدرش پس از ذیحجه سال هشتم او را به مدینه آورد (۳/۱۳۹۹). این دو روایت با هم متعارضند.

۲- در تمام منابع آمده است که وی هنگام وفات پیامبر اکرم (ص)، ۸ سال داشته است، از سویی دیگر وی در حدیثی که دربارهٔ خواستگاری حضرت علی (ع) از دختر ابو جهل نقل می‌کند می‌گوید: «سمعت النبی (ص) و انا محتلم یخطب الناس...» همین مسأله عده‌ای را به توجیهاات مختلف وا داشته است: از جمله اینکه قائل شده‌اند که منظور از احتلام، در اینجا احتلام لغوی است که بمعنی عقل است (ابن حجر، *تهذیب التهذیب*، ۱۰/۱۵۲؛ ابن اثیر، ۶/۱۱۹). یا گفته‌اند: (ابن حجر، *الاصابة*، ۶/۱۱۹) وی قبل از هجرت متولد شده است، نه دو سال پس از هجرت. و برخی کلاً این مسأله اجماعی مورخان و علماء رجال را خطا دانسته و به دلیل سخن خود مسوربن مخرمه در آن حدیث، سایر اقوال را باطل شمرده‌اند (کلاباذی، ۲/۷۲۸). در حالی که این ماجرای خواستگاری - در صورت صحت - در سال هشتم هجری و پس از فتح مکه اتفاق افتاده

است؛ چون امام علی (ع) پس از هجرت و تا قبل از فتح مکه، به مکه مسافرت نکرده بود تا بخواهد از آن دختر خواستگاری کند. بنابراین در سال هشتم هجری، مسور، ۶ ساله است و بجهت ۶ ساله را فرد بالغ و محتمل نمی‌گویند.

ابن حجر عسقلانی پس از ذکر حدیث می‌افزاید که ابن سید الناس گفته است: «این عبارت غلط است و صحیح آن، لفظ «کالمحتلم» است که اسماعیلی از طریق یحیی بن معین از یعقوب بن ابراهیم با همان سند روایت کرده و گفته است که مسور در زمان پیامبر (ص) محتلم (بالغ) نبوده است، چرا که پس از ابن زبیر متولد شده و هنگام وفات رسول خدا (ص) ۸ ساله بوده است».

ابن حجر چنین ادامه می‌دهد: «ابن سید الناس چنین اعتقادی دارد اما در این سخن اشکال وجود دارد و قول صحیح این است که ابن زبیر در سال اول متولد شده و در این صورت هنگام وفات پیامبر (ص) ۹ ساله بوده و می‌تواند در اولین سالهایی باشد که امکان بلوغ است، یا اینکه وقتی مسور می‌گوید: «انا محتلم»، سخن او را بر مبالغه حمل کنیم و بگوئیم وی از این سخن، تشبیه اراده کرده است، یعنی خواسته بگوید که من شبیه افراد بالغ بودم؛ در این صورت هر دو روایت با یکدیگر سازگارند و گرنه به کودک ۸ ساله نه محتلم می‌گویند و نه مانند محتلم، مگر اینکه از این سخن، تشبیه اراده شده باشد، یعنی او در مهارت و فهم و حفظ، مانند افراد بالغ بوده است» (فتح الباری، ۳۲۷/۹).

در هر حال، ابن حجر خواسته است چنین توجیه کند که مسور در آن زمان، ممیز و بالغ بوده و شایستگی این را داشته است که بتوان به عنوان راوی سخن وی را پذیرفت.

۳- بعضی (ابن عبدالبر، ۱۳۹۹/۳؛ ابن اثیر، ۳۶۵/۴) چنین آورده‌اند که مسور پس از قتل عثمان مدینه را ترک کرد و همچنان تا پایان عمر در مکه ماند. اینان هیچ اشاره‌ای نکرده‌اند که وی در این فاصله دوباره به مدینه آمده باشد، اما اینکه چگونه در سال ۶۱ هجری پس از واقعه کربلا در مدینه با علی بن حسین ملاقات کرده و این حدیث را برای ایشان نقل کرده، جای سؤال است.

۴- در تمام روایات نقل شده از مسور درباره خواستگاری امام علی (ع) از دختر ابوجهل آمده است که این سخنان را رسول اکرم (ص) در مسجد و به عنوان خطبه و در حضور مردم بیان فرموده است اما جالب این است که این حدیث در تمام موارد از مسور

و در یک جا از ابن زبیر و در یک مورد از سوید بن غفله و در یک جا از ابوحنظله نقل شده است. سؤال این است که آیا پیامبر تنها برای ۴ نفر خطبه خوانده‌اند که ۲ نفر آنها کودکان و یک نفر آنها از تابعین است و تنها یک نفر (ابوحنظله) می‌ماند که سرگذشت روشنی ندارد؟ آیا مردم به هنگام خطبه خواندن پیامبر (ص) حضور نیافته‌اند و تنها مسور در آنجا حضور پیدا کرده و آن را شنیده است؟

بررسی متن حدیث

در بررسی متن حدیث نکات زیر قابل ملاحظه است:

۱- ابن حجر عسقلانی در پاسخ به این سؤال که مناسبت ذکر حدیث خواستگاری امام علی (ع) از دختر ابو جهل برای علی بن حسین (ع) آن هم پس از واقعه کربلا چه بوده است؟ و علاوه بر این چه رابطه‌ای بین درخواست شمشیر و ذکر ماجرای این خواستگاری می‌تواند باشد؟ چند جواب را از کرمانی ذکر می‌کند (فتح الباری، ۶/۲۱۴) از جمله اینکه: «مناسبت ذکر ماجرای خواستگاری امام علی (ع) از دختر ابو جهل توسط مسور، هنگام درخواست شمشیر از علی بن حسین (ع) این است که رسول خدا (ص) از هر کاری که موجب تیرگی در روابط خویشاوندان شود، مردم را بر حذر می‌داشت، از این رو سخن مسور به این معنی است که ای علی بن حسین! شایسته است که آن شمشیر را به من بدهی تا بین تو و خویشاوندان به خاطر این شمشیر، تیرگی حاصل نشود».

در ردّ این توجیه باید گفت: مگر بین علی بن حسین (ع) و خویشاوندانش تیرگی به وجود آمده بود و مگر خویشاوندان ایشان درباره شمشیر پیامبر (ص) ادعایی داشتند؟ آن هم در زمانی که همگی در مصیبت حسین بن علی (ع) و بسیاری دیگر از اهل بیت به ماتم نشسته بودند.

توجیه دوم کرمانی این است: «وجه مناسبت این دو ماجرا این است که همان طور که رسول خدا (ص) از پسر عموهایش عبشمین جانبداری و حمایت می‌کرد، مسور به امام گفت که ای علی بن حسین تو نیز از پسر عموهایت که نوفلی هستند جانبداری و حمایت کن، چرا که مسور بن مخرمه، نوفلی است».

ابن حجر صاحب فتح الباری، خود پس از ذکر قول کرمانی آن را رد می‌کند چرا که

مسور، نوفلی نبوده بلکه زهری بوده است. تذکر این نکته لازم است که موقعیت روز ورود اهل بیت به مدینه و مصائب وارده بر اهل بیت رسول خدا (ص) اصلاً متناسب با طرح چنین مسأله‌ای نیست. مگر علی بن حسین (ع) در صدد انتقام‌گیری یا حمله و هجوم بوده است که مسور بی مقدمه، چنین سخنی بر زبان می‌راند؟ مگر مسور بن مخرمه از علی بن حسین (ع) امری ناخوشایند نسبت به خود مشاهده کرده بود که چنین می‌گوید؟ توجیه سوم کرمانی این است که «منظور مسور این بوده که همانطور که رسول خدا (ص) جلب رضای فاطمه (ع) و اطمینان خاطر او را دوست داشت من (مسور) نیز اطمینان خاطر تو را دوست دارم و به دنبال جلب رضای شما و آسودگی خاطر تان هستم چرا که پسر پسر فاطمه هستی، از این رو شمشیر را به من بده تا آن را برایت حفظ کنم». ابن حجر این توجیه سوم را می‌پسندد و دو قول اول را رد می‌کند، حال آنکه این قول سوم نیز مانند دو توجیه اول، هیچ تناسبی با آن موقعیت ندارد. مگر علی بن حسین (ع) از حفظ آن شمشیر نگران بود و مگر اطمینان و آسودگی خاطر وی به خاطر وجود آن شمشیر، سلب شده بود؟ مگر علت شهادت حسین بن علی (ع) و خاندان اهل بیت به دلیل وجود آن شمشیر بود؟ علی بن حسین (ع) همانگونه که تا آن زمان و در اوج فشار و اختناق توانسته بود شمشیر را حفظ کند، پس از آن نیز می‌توانست به حفظ آن اقدام کند، از این رو احتیاج به کمک امثال مسورین مخرمه نبود، به علاوه، افرادی مطمئن‌تر و مورد اعتمادتر و موثوق‌تر از مسور بودند که بتوانند در صورت نیاز این امر مهم را به عهده بگیرند چنانکه حسین بن علی (ع) هنگام خروج از مکه، ودائع امامت و شمشیر رسول خدا (ص) را به عنوان امانت نزد ام سلمه، همسر رسول خدا (ص)، گذاشت و علی بن حسین (ع) پس از بازگشت از کربلا آن ودائع را از او دریافت کرد.

۲- در دسته اول این روایات آمده است که پیامبر (ص) فرمود: «من می‌ترسم در دین فاطمه (ع) خدشه‌ای وارد آید». آنگاه در پایان روایت از قول ایشان نقل شده است که: «دختر رسول خدا (ص) با دختر دشمن خدا نباید نزد یک فرد باشند». به هر حال علت این ممنوعیت از جانب پیامبر اکرم (ص) مشخص نیست. آیا به دلیل این است که آن دختر در دین فاطمه (ع) خللی وارد می‌کند یا به خاطر اینکه فاطمه (ع) در نتیجه این ازدواج از روی غیرت و غضب و حسادت، وظیفه همسری خود را به خوبی انجام نمی‌دهد، یا

اینکه چون مقام فاطمه (ع) والاست، برای رعایت آن مقام و موقعیت نباید امام علی (ع) در کنار ایشان همسر دیگری اختیار کند؟

ابن حجر (فتح الباری، ۸۵/۷) در توجیه این امر می‌گوید: «از آنجا که این زویداد پس از فتح مکه اتفاق افتاده و در آن زمان جز فاطمه (ع) هیچ یک از دختران رسول خدا (ص) در قید حیات نبودند، و فاطمه (ع) پس از مادرش به مصیبت از دست دادن خواهرانش دچار شده بود، از این رو این مسأله موجب می‌شد که اندوه وی افزون گردد. به همین دلیل پیامبر (ص) به خاطر رضای فاطمه (ع) این عتاب و سرزنش را نسبت به علی (ع) به طور آشکارا عنوان کرد».

نتیجه قول ابن حجر این است که پیامبر (ص) به خاطر رضای دخترش از انجام یک امر حلال ممانعت می‌کند، کاری که خود و بسیاری از مسلمانان به آن اقدام می‌کرده‌اند. بنابراین پیامبر (ص) تاب تحمل ناراحتی دخترش را در این امر نداشته و از روی هوای نفس و دوستی دختر خود، علی (ع) را از این کار باز داشته است.

در حالی که همانطور که رسول خدا (ص) فرموده، فاطمه (ع) کسی است که خشمش موجب خشم خدا و رسول (ص) است، بنابراین، خشم او باید الهی باشد، از این رو بغض و کینه‌اش اگر الهی است او را از دین منحرف نمی‌کند و خشم الهی او عین دین است. بنابراین، نه این ماجرا و نه آن دختر، کوچکترین تأثیری در انحراف او از دین نخواهد داشت. از این گذشته اگر این کار، غیر شرعی بود چرا پیامبر (ص) خود به آن اقدام می‌نمود؟ آیا زنان وی پس از ازدواج مجدد پیامبر (ص)، به خشم نمی‌آمدند و آیا موجب نمی‌شد که در وظایف همسری خود کوتاهی کنند؟ ابن حجر (همان، ۳۲۹/۹) در رد این اشکال چنین می‌گوید: «زنان پیامبر (ص) هر کدام در کنار خود، مادر و خویشاوندانی داشتند که با آنها انس می‌گرفتند و درد دل خود را با آنها می‌گفتند، افزون بر این، اخلاق نیکوی پیامبر (ص) باعث می‌شد که این حسادت و غضب از دل آنها بیرون رود». اشکال سخن ابن حجر این است که در بین زنان پیامبر ام حبیبه دختر ابوسفیان بود که تا سال هشتم، از خانواده خود دور بود و تا فتح مکه، که خانواده وی به اکراه اسلام آوردند، از آنها جدا بود.

۳- در همین روایات به گفته مسور بن مخرمه، پیامبر (ص) از داماد دیگر خود سخن به

میان می آورد و از او بسیار به نیکی یاد می کند و می فرماید که او با من به صداقت و وفا رفتار کرده است، اما بی درنگ لحنش عوض می شود و با ناراحتی از این ماجرا یاد می کند.

این بخش روایت بیانگر این است که پیامبر اکرم (ص) از علی (ع) و کارهایش بسیار دلخور، ناراحت و عصبانی است، اما از داماد دیگر خود از بنی عبد شمس، بسیار راضی و خشنود است، در حالی که در روایات بسیاری از اهل سنت آمده است که در میان مردان، محبوبترین فرد نزد پیامبر (ص)، علی (ع) است. چنانکه در روایتی که از جمیع بن عمیر نقل شده، وی بیان می کند: «با مادرم بر عایشه وارد شدیم، من از پشت پرده شنیدم که درباره علی (ع) از او سؤال می کرد. عایشه گفت: «درباره مردی از من سؤال کردی که به خدا قسم هیچکس را محبوبتر از او نزد رسول خدا (ص) نمی شناسم و هیچ زنی را در زمین محبوبتر از فاطمه نزد رسول خدا (ص) نمی شناسم». (مزی، ۲/۸۶؛ نهانی، ۱۴۶؛ ابن عبدالبر، ۲/۷۵۱؛ حاکم نیشابوری، ۳/۱۵۴-۱۵۵؛ طبری، محب الدین، ۶۲؛ خطیب، ۱۱/۴۳۰؛ نسائی، ۲۹؛ قندوزی، ۱۷۲؛ ابن اثیر، ۵/۵۲۲).

۴- در بخشی از این روایت آمده است که پیامبر (ص) فرمود: «دختر رسول خدا و دختر دشمن خدا نزد یک فرد جمع نمی شوند». علت این امر چه می تواند باشد؟ آیا به خاطر اینکه دختر دشمن خداست نباید با او وصلت کرد؟ مگر نه اینکه اسلام گذشته ها را از بین می برد و مگر نه اینکه پیامبر (ص) خود با دختر ابوسفیان، ام حبیبه، ازدواج کرد؟ به علاوه رقیه، دختر رسول خدا (ص) و خواهر فاطمه (ع)، قبل از ازدواج با عثمان، با پسر ابولهب ازدواج کرده بود، اما پسر ابولهب به امر پدرش او را طلاق داد (ابن حجر، فتح الباری، ۷/۸۵) آیا ابولهب از دشمنان خدا نبود؟ آیا همو نبود که نفرین خدا علیه او در قرآن ذکر شده است؟ چگونه پسر دشمن خدا با دختر رسول خدا (ص) اجتماعشان ممکن است، اما اجتماع دختر رسول خدا (ص) با دختر دشمن خدا غیر ممکن است؟ در توجیه این سخن منقول از پیامبر (ص) ابن حجر می گوید: «پیامبر از این کار ممانعت کرد چون به ضرر آینده آن فکر می کرد چرا که عار و ننگ آن در فرزندان آنها باقی می ماند هر چند آن زن، مسلمان شده بود اما به عنوان دختر دشمن خدا شناخته می شد و این ننگ تا ابد بر فرزندان آنها می ماند» (همان، ۹/۳۲۹).

باید از ابن حجر سؤال کرد که آیا رسول خدا(ص) مقامش والا تر است یا دختر رسول خدا(ص) که پیامبر با ام حبیبه دختر ابوسفیان، که از دشمنان خدا و از طلقاء بود، ازدواج کرد و این امر موجب عار نبود، اما جمع بودن دختر رسول خدا(ص) با دختر دشمن خدا نزد یک فرد اشتباه است؟

۵- در دسته دوم روایات آمده بود که چون علی(ع) از آن دختر خواستگاری کرد و این خبر به گوش فاطمه(ع) رسید، نزد رسول خدا(ص) آمد و عرض کرد: «مردم می‌پندارند که تو به خاطر دخترانت به غیرت نمی‌آیی، اکنون علی(ع) با دختر ابوجهل ازدواج کرده است...».

در حالی که بنابر بعضی دیگر از روایات، امام علی(ع) تنها خواستگاری کرده بودند و یا می‌خواست خواستگاری کند. آیا فاطمه زهرا(س) که از اهل بیتی است که آیه تطهیر در شأن آنها نازل شده و بنابر تفاسیری که درباره این آیه آمده، فاطمه(ع) نیز معصوم بوده است، آیا فرد معصوم دروغ می‌گوید؟ و آیا پیامبر(ص) متوجه نشد که این سخن دروغ است و دخترش را از این معصیت باز نداشت؟

ابن حجر در این باره می‌گوید: «فاطمه(ع) به این اعتبار کلمه «ناکح» را بکار برده است که امام علی(ع) قصد انجام این کار را داشته است» (همان، ۷/۸۵). در حالی که قصد عمل با انجام عمل بسیار تفاوت دارد. در صورت صحت این قول، باید پذیرفت که فاطمه زهرا(ع) دروغ گفته و پیامبر(ص) به استناد دروغ او به خشم آمده و خطبه خوانده است. در حالی که اگر پذیرفتیم خشم و رضای فاطمه(ع) با خشم و رضای پیامبر(ص) و خدا همراه است، چنین سخنی از اساس باطل خواهد بود. افزون بر این، تصمیم قطعی امام علی(ع) از نظر فاطمه(ع) محرز نشده بود، چرا که در صورت صحت این داستان، تنها این خبر به گوش فاطمه(ع) می‌رسید، نه اینکه حتماً به انجام این عمل از سوی امام علی(ع) یقین کرده باشد.

۶- بنی هشام - که در این روایت آمده است از پیامبر درباره این ازدواج اجازه گرفتند - شامل حارث بن هشام و مسلمة بن هشام است که هر دو در سال فتح مکه اسلام آوردند و جزء طلقاء هستند. اجازه گرفتن آنها از پیامبر(ص) برای انجام این کار، به این معنی است که آنها پیامبر(ص) را به پیامبری قبول داشته‌اند، در حالی که اینها از سر ترس

اسلام آوردند و اسلامشان از روی پذیرفتن رسالت پیامبر(ص) نبود. شگفتی این نظر، از این جهت است که ابوجهل و بنی مغیره در مکه بوده‌اند و ابوجهل از سران شرک و از دشمنان سرسخت اسلام بود و بیش از دیگران پیامبر(ص) را مورد اذیت قرار می‌داد و نقشه قتل پیامبر(ص) به دست قبایل مختلف توسط او طرح‌ریزی و انجام شد که پیامبر(ص) از آن نجات یافت. افزون بر این، تاریخنگاران اتفاق نظر دارند که ابوجهل در جنگ بدر کشته شده و پسرانش تا سال هشتم هجری - سال فتح مکه - در مکه بر شرک خود باقی ماندند و در آن سال با سایر اهالی مکه اسلام آوردند، ولی از مضمون سخنان پیامبر(ص) چنین برمی‌آید که ابوجهل در آن زمان زنده بود و پسرانش یا برادرانش نیز پیامبر(ص) را به عنوان پیامبر قبول داشته‌اند.

۷- نکته جالب و عجیب دیگر این است که عایشه بنت الشاطی به این نتیجه رسیده است که: «این ماجرای خواستگاری، در فاصله ازدواج زهرا(ع) با امام علی(ع) تا تولد امام حسن(ع) اتفاق افتاده است، یعنی میان سال دوم تا سوم و آن زمان که فاطمه(ع) تازه ازدواج کرده بود و حتماً به فرزند اول خود امام حسن(ع) باردار بود.» اگر این احتمال بنت الشاطی صحیح باشد، مشکل دیگری پیش می‌آید و آن اینکه در آن زمان مسور بن مخرمه و یا عبدالله بن زبیر که راویان این ماجرا هستند، یا متولد نشده‌اند و یا نوزادی بیش نیستند و سخن مسور دروغ از آب در می‌آید که گفت: «من در حالی که محتلم بودم شنیدم...».

نتیجه

در این افسانه، پیامبر اکرم(ص) را به گونه‌ای تصویر کرده‌اند که گویی احساسات و عواطف، وی را از حالت عادی خارج کرده و دوستی و محبت دخترش او را از انجام یکی از احکام خدا باز داشته است، و زهرا(ع) را به گونه‌ای ترسیم نموده که گویی از سایر زنان صبرش کمتر است و اعتقادش از دیگران ناقص‌تر، و پیامبر(ص) از این می‌ترسد که مبادا در صورت انجام این کار، فاطمه(ع) از حدود الهی تجاوز کند.

کسانی که این افسانه را ساخته‌اند، نه تنها خواسته‌اند چهره امام علی(ع) را زشت جلوه دهند، بلکه با این کار قصد بدنام کردن پیامبر(ص) را نیز داشته‌اند، چرا که بر طبق

روایت، پیامبر (ص) می‌خواهد علی (ع) را از انجام کاری باز دارد که برای تمام مردم مباح کرده، خودش و بسیاری از مسلمانان انجام می‌داده‌اند. با این حال، آیا صحیح است که پیامبر (ص) چنین موضع خشنی بگیرد؟ پیامبری که وقتی زنی از انصار سرقت کرده بود، به فردی که به عنوان واسطه می‌خواست تا مانع جاری شدن حدّ بر آن زن شود، فرمود: «به خدا قسم اگر فاطمه دختر محمد هم دزدی کند دستش را قطع می‌کنم» (ابن سعد، ۳/۵۵۷؛ مالکی، ۳۷؛ ابن هشام، ۳/۵۲-۵۱).

از سوی دیگر گفته‌اند (بخاری، صحیح، ۳/۱۱۳۲؛ مسلم، ۵/۵۳؛ احمد بن حنبل، ۴/۳۲۶؛ ابوداود، ۱/۴۵۹) پیامبر (ص) فرمود: «اگر این کار انجام شود، می‌ترسم دختر ابوجهل، فاطمه را از دینش منحرف کند» این سخن بدین معنی است که او نیز مانند سایر زنان است که در چنین وضعیت و موقعیتی از حال عادی خارج شده و احکام خدا را زیر پا می‌گذارد و این در حالی است که بارها فرموده است: «خداوند با غضب فاطمه (ع) خشمگین می‌شود و با رضایت او راضی و خشنود می‌گردد». بدون شک فاطمه (ع) به این مرتبه نمی‌رسد مگر اینکه تمام رفتار و گفتار و کردارش در محدوده‌ای باشد که اراده خدا در آن است و اگر چنانکه آن راوی بیان کرده است، دختر ابوجهل بتواند در دین فاطمه (ع) خدشه‌ای ایجاد کند، چگونه پیامبر (ص) می‌تواند رضایت او را منوط و مربوط به رضایت خدا و خشمش را با خشم خدا متصل و پیوسته بداند؟

از این گذشته، فاطمه (ع) یکی از کسانی است که آیه تطهیر در شأن ایشان نازل شده است، حال چگونه ممکن است در حالی که خداوند رجس و پلیدی را از او دور نموده و او را از گناه پاک و مبرا ساخته است، از دین خود خارج شود و یا در دینش خدشه‌ای وارد آید؟

کتابشناسی

- ابن ابی حاتم رازی، الجرح و التعديل، داراحياء التراث العربی، بیروت، بی تا.
 ابن اثیر، عزالدین، اسد الغابة فی معرفة الصحابة، بیروت، ۱۳۷۷ق.
 ابن حجر عسقلانی، احمد، الاصابة فی تمییز الصحابة، بیروت، ۱۴۱۲ق/۱۹۹۲م.
 همو، تهذیب التهذیب، حیدرآباد دکن، ۱۳۲۷ق.
 همو، فتح الباری بشرح صحیح البخاری، دارالمعرفة، بیروت، بی تا.

همو، لسان المیزان، حیدر آباد دکن، ۱۳۲۹ق.

ابن سعد، محمد، الطبقات الكبرى، بیروت، ۱۳۷۶ق/۱۹۷۵م.

ابن صباغ مالکی، علی، الفصول المهمة فی معرفة الائمة، بی جا، بی تا.

ابن عبدالبر، یوسف، الاستیعاب فی معرفة الاصحاب، به کوشش علی محمد بخاری، قاهره،

مکتبة نهضة، بی تا.

ابن ماجه قزوینی، محمد، سنن، به کوشش محمدفؤاد عبدالباقی، بیروت، دارالکتب العلمیة،

بی تا.

ابن هشام، ابو محمد عبدالملک، سیرة النبی، قاهره، المکتبة التجاریة الكبرى، بی تا.

ابوداود سجستانی، سلیمان، سنن، تحقیق سعید محمد لحم، بی جا، دارالفکر، ۱۴۱۰ق/۱۹۹۰م.

احمد بن حنبل، مسند، بیروت، دار صادر، بی تا.

اسیدی دباغ، عبدالرحمن، معالم الایمان فی معرفة اهل قیروان، به کوشش ابو الفضل ابو القاسم

بن عیسی بن ناجی تنوخی، مصر، ۱۳۸۸ق/۱۹۶۵م.

باجی مالکی، سلیمان، التعذیل و التجریح لمن خرّج عنه البخاری فی الجامع الصحیح. بی جا،

۱۴۱۱ق/۱۹۹۱م.

بخاری، محمد بن اسماعیل، التاريخ الكبير، بیروت، ۱۴۰۷ق/۱۹۸۴م.

همو، صحیح البخاری، به کوشش دیب بغا، دمشق، بیروت، ۱۴۱۴ق/۱۹۹۳م.

بنت الشاطی، عائشة عبدالرحمن، تراجم سیدات بیت النبوة، بیروت، ۱۴۰۴ق/۱۹۸۴م.

خطیب بغدادی، احمد بن علی، تاریخ بغداد، لبنان، دارالکتاب العربی بی تا.

طبری، محب الدین، ذخائر العقبی فی مناقب ذوی القربی، بیروت، ۱۹۷۴م.

قسطلانی، احمد بن محمد، المواهب اللدینه، بیروت، ۱۳۹۳ق/۱۹۷۳م.

قندوزی، سلیمان بن ابراهیم حنفی، ینایع المودة، قم، ۱۳۸۵ق/۱۹۶۶م.

کلاباذی، احمد بن محمد، رجال صحیح البخاری، بیروت، ۱۴۰۷ق/۱۹۸۷م.

مالکی، محمد بن عبدالله، عارضة الاعوذی بشرح صحیح الترمذی، سوریه، مکتبة المعارف،

دارالعلم للجميع، بی تا.

مزی، جمال الدین، تحفة الاشراف بمعرفة الاطراف، بمبئی، ۱۴۰۳ق/۱۹۸۳م.

مسلم بن الحجاج، ابو الحسن قشیری نیشابوری، صحیح مسلم، به کوشش موسی شاهین لاشین

و احمد عمر هاشم، بيروت، ١٤٠٧ق/١٩٨٧م.

نبناني، يوسف بن اسماعيل، الانوار المحمدية من المواهب اللدنية، بيروت، ١٣١٠ق.
نسائي، احمد، خصائص امير المؤمنين علي بن ابي طالب، تهران، كانون انتشارات بعثت، بي تا.